



فرمانروایی می کردند، گورکانیان در هند، شاه سلیمان قانونی در عثمانی و شاهپهماسب صفوی در ایران که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر اوضاع زمان خود تأثیر گذار بودند. دوران زندگانی این سخنور شوریده و این شاعر نامور و بزرگ سده دهم در ایران برابر بود با پادشاهی شاهپهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ ق)، شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۵-۹۸۴ ق) و شاه محمد خدابنده صفوی، فرزند بزرگ شاهپهماسب (۹۹۶-۹۸۵).

تنگدستی

«وحشی از آغاز کودکی تا پایان زندگی، هیچ گاه روی خوشی و آسایش ندیده و همواره در گوشه‌ای از یزد به بی‌نوبی و تنگدستی روزگار گذرانید و با دیو ترسناک نیاز دست‌وپنجه نرم کرده است.»
مجنون به من بی‌سروپا می‌ماند

غم‌خانه من به کربلا می‌ماند

جغدی به سرای من فرود آمد و گفت:

کاین خانه به ویرانه ما می‌ماند!

تخلص وحشی

گفته‌های گوناگون درباره تخلص وحشی وجود دارد. برخی با دست یازیدن به نوشته‌های فخرالزمانی بر این باورند که پس از آنکه شعر او به گوش فرمانروای کاشان می‌رسد، چون ظاهر درستی نداشته، گفت: «این وحشی، شعر می‌تواند گفت؟» از این رو خود را متخلص به وحشی کرد. برخی آن را به واسطه ارادتی می‌دانند که کمال الدین به برادرش مرادی بافقی داشته است و چون برادر او در گذشته، کمال الدین تخلص او را که «وحشی» باشد، بر خود نهاده است. شاید هم «وحشی» تخلص نخست برادرش بوده باشد. به هر روی سخنوران بنا بر روحیاتی که دارند، برای خودشان تخلص‌هایی مانند مجنون، پریشان، بی‌دل و غیره برمی‌گزینند که وحشی هم می‌تواند یکی از آن‌ها باشد.

جایگاه ادبی وحشی بافقی

وحشی بافقی نه تنها بزرگ‌ترین سخنور یزد، بل نامورترین شاعر ایران در عصر صفوی است. وی را بنیان‌گذار «طرز نوی» در شعر و ادب فارسی به نام مکتب «واسوخت» می‌دانند که از شعبات مکتب وقوع است. از این رو او را سرشناس‌ترین سخنور مکتب وقوع در شعر پارسی می‌دانند. نام‌آوری وحشی بیشتر به سبب سروده‌های سوزناکی است که از او بر جای مانده است. سوز و گداز و اخلاصی که در اشعار اوست، از همان زمان نامش را بر سر زبان‌ها انداخت. اوج هنر شاعری او در سرودن منظومه عاشقانه عارفانه «فرهاد و شیرین» است که به بیانی دیگر، گزارش زندگی خود اوست؛ به ویژه قطعه آغازین آن که نواگر دل‌های سوخته است. از شاهکارهای دیگر او ترکیب‌بند‌های پر شور است به غیر از دیوان، سه اثر ماندگار دیگر از آن پاکبخته‌ی بی‌شده غم و دل‌باخته در پیشه بر جای مانده که عبارت‌اند از: مثنوی پرسوز و گداز «فرهاد و شیرین»، مثنوی عرفانی اخلاقی «ناظر و منظور» و مثنوی عرفانی «خلد برین» که نام وی را در ردیف منظومه سازان ادب فارسی جاودانه کرده است. با اینکه او را از نظریه پردازان نامی نظامی می‌دانند، ولی آوازه منظومه جاودانی فرهاد و شیرین وحشی کم از منظومه‌های نظامی نیست؛ زیرا فرهاد و شیرین او دست‌مایه سرودن ده‌ها منظومه با همین نام در سده‌های پس از آن شده است.

مثنوی سوزناک: «الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز» و جزء اشعار جاویدان ادب پارسی است. بارها دیوان و کلیات اشعارش در ایران و هند چاپ شده است. کلیات دیوان وی بیش از نه هزار بیت را داراست و به غیر از آن، نامه‌ای زیبا و منثور و منظوم هم از او به یادگار است.

چندین سخنور مانند: قاسم بیک قسمی افشار، رامی اردوبادی، ظهور ترشیزی، تقی الدین اوحدی بلیانی، طه‌ماسب قلی بیک عرشی و شرف



شعری و خطی و شرح حالی / خوشنویسی اثر استاد محمود رهبران

وحشی بافقی سخنوری نامدار در سده دهم قمری

زمانی هم راهی آرامگاه پیر ماهان، شاه نعمت‌الله ولی می‌شود، چند ماهی هم به زادگاه خودش بافق می‌رود، ولی تاب نیاورده با دلخوری به یزد برمی‌گردد و با شاعران این دیار، طرح دوستی می‌ریزد و به کمال شاعری می‌رسد.

برخی به سفر او به هند می‌پردازند. در این باره حسین نخعی (کوشنده دیوان وحشی) می‌آورد: «چون این سفر با خوی گوشه‌نشینی و وارستگی و خرسندی وحشی سازگار نیست و از نویسندگان هم‌زمان وحشی یا دیگران و یا خود او هیچ کدام سخنی در این باره به میان نیاورده‌اند، نمی‌توان آن را باور داشت.» سعید نفیسی، تاریخ‌نگار و نویسنده هم این گفته را نادرست می‌داند: «به هیچ وجه درست نیست ... به جز وحشی بافقی، چهار تن دیگر این تخلص را داشته‌اند، وحشی بیرجندی، وحشی جوشقانی، وحشی فرخ‌آبادی، وحشی دولت‌آبادی. به گمانم خوشگو یکی از این دو تن را با وحشی بافقی اشتباه کرده باشد و کسی که در زمان جلال‌الدین محمد اکبر در هند زندگی می‌کرده (آبادی یا وحشی دولت‌آبادی و یا وحشی فرخ‌آبادی بوده باشد.» عبدالحسین آیتی و ذبیح‌الله صفائی نیز رفتنش را به هند نادرست می‌دانند. بنا بر آنچه آمد، نمی‌توان سفر او را به هند پذیرفت. البته برخی منابع هم از اصفهان و قزوین به عنوان جایگاه او نام برده‌اند.

وحشی پاک‌باز، سرانجام و پس از این همه در بده‌دلی دلش در هیچ آشیانه‌ای آرام نگرفت و تا پایان زندگی در «خاک پاک یزد»، گوشه‌نشینی را برگزید و روزگار را به سختی گذراند و شمع جان را در طلب عشق گداخت. او به رغم این که وضعیت زندگی‌اش خوب نبود، بسیار بلندنظر بود که این معنی در سراسر دیوانش دیده می‌شود.

وحشی با اینکه شاعر توانایی بود و می‌توانست از راه سرودن شعرهای چاپلوسانه، دولت و ثروتی داشته باشد، ولی هیچ‌گاه مانند دیگران به تملق و مدیحه‌گویی نپرداخت و جز چند شعر که در ستایش چند امیر نیکوکار و آزادمنش و چند پادشاه آبادگر صفوی آن‌هم برای رفع تکلیف سروده، هیچ‌گاه رو به درگاه حاکمان نیاورد و با عزت نفس زیست. او هیچ‌گاه از دواج نکرد، هر چند آرزو نامی در دیوانش حضور دارد، ولی تا پایان زندگی تنها زیست.

عصر وحشی

این شاعر پاک‌نهاد که عشقی آتشین درونش را شعله‌ور می‌ساخت، در دورانی زندگی می‌کرد که سه دولت توانا در این گوشه جهان

مولانا «کمال‌الدین» و به گفته‌ای «شمس‌الدین محمد» متخلص به «وحشی» در سال ۹۳۹ ق (و به گفته برخی منابع به نادرست ۹۲۹ ق) در شهر بافق در استان یزد دیده به دنیا گشود. نام پدرش دانسته نشد، ولی آن گونه که برمی‌آید، پدرش مردی گمنام و کشاورز پیشه بوده است. نوجوانی بیش نبود که به محضر سخنور توانای بافق «شرف‌الدین علی بافقی» راه یافت و در محضر او زانوی شاگردی به زمین زد. آنگاه با باری و تشویق برادر بزرگش «مرادی بافقی» به آموختن علم و فضایل همت گماشت. او هر روز به پای درس‌های استاد می‌رفت و فنون شعر را از او می‌آموخت. کم‌کم، کمال‌الدین به میان انجمن‌های ادبی آن سامان راه پیدا کرد و توانست از محضر سخنوران توانمند روزگار خود همچون «نجاتی بافقی» و «همت‌ی بافقی» بهره‌ها ببرد.



حسین مسرت

سفرهای وحشی

وحشی بافقی در این دوران پس از آموختن مقدمات ادبی در زادگاه خود و درس‌آموزی در مکتب سخنوران نامی در جوانی زادگاهش را رها کرد و همراه برادرش به یزد آمد. چندی در نزد شعرای یزد بود و در محضر شاعران و ادیبان آن شهر، ریزه‌کاری‌ها و صنایع شعر را بهتر و بیشتر آموخت. در این زمان بود که او نیز به درجه‌ای رسید که برای خود، تخلص «وحشی بافقی» را برگزید. چون آوازه شهر کاشان در همه جا به عنوان سرزمین شعر و شاعران پیچیده بود، او نیز راهی آن دیار شد و با شاعران آنجا به مشاعره و مباحثه‌های ادبی پرداخت و در ضمن آن در مکتب‌خانه‌های شهر به کودکان و نوجوانان خواندن و نوشتن می‌آموخت.

یوسف دیگر به دست آرام «وحشی»، فقط نیست

ما مگر در مصر، یعنی شهر کاشان نیستیم؟
وحشی در کاشان به واسطه سرودن بیتی، توجه فرمانروای آن شهر را جلب کرد؛ و با اینکه بازار شعر و کلام در آن شهر رواجی درخور داشت، پس از چندی به واسطه رشک چند تن از سخنوران آن دیار و به میان آمدن هجوهای رکیک، کاشان را نیز رها کرد و از آنجا راهی عراق (اراک کنونی) و سپس بندر جرون (هرمز کنونی) شد:

آگه نیمی که از پی وجه معاش خویش

هر چیز داشت «وحشی» بی‌خانمان فروخت

چیزی که از بلاد عراق آمدش به دست

آورد و در دیار جرون، در زمان فروخت